

نیروی هنجاری اتحادیه اروپا در برابر قدرت نو پای روسیه

دکتر امیر هوشنگ میر کوشش
سیده مسعوده میر مسعودی - کارشناس ارشد روابط بین الملل

چکیده

امروزه اتحادیه اروپا به ماهیت نرّماتیو (هنجاری) خود بعنوان یک کنشگر در روابط با دیگر کنشگرها می‌بالد. در نخستین دهه پس از فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی، اتحادیه اروپا ضمن حفظ دیدگاه نرّماتیو خود، به همکاری با روسیه و پشتیبانی از ثبات اقتصادی و سیاسی روسیه پرداخت. ولی در دهه گذشته رفتار اتحادیه اروپا با روسیه دگرگونی بسیار یافته است. در این سالها اتحادیه اروپا با کاستن از کمکهای خارجی خود، کوشیده است روسیه را وادار به پذیرش سیاست هنجاری اتحادیه کند؛ کاری که با غرور ملی روسیه روبه‌رو می‌شود.

پرسش اصلی در این نوشتار این است که آینده سیاست هنجاری اتحادیه اروپا در پیوند با روسیه چه خواهد بود؟ فرضیه مقاله بر این استوار است که سیاست هنجاری اتحادیه اروپا در سایه ناهماهنگی کشورهای عضو و بویژه بی‌علاقگی کشورهای اروپایی به پیروی از سیاستهای آمریکا، کارکرد اتحادیه اروپا را دچار ابهام کرده و قرار گرفتن روسیه بعنوان یک قدرت نوظهور بویژه در شاهراه انتقال انرژی به اروپا و جایگاه ژئوپلیتیکی روسیه در اوراسیا، باعث شده است که روسیه از این وضع بهره‌گیرد و سیاست هنجاری اتحادیه اروپا و نیز سیاست غرب در زمینه مسائل منطقه‌ای و جهانی را به چالش کشد.

درآمد

اتحادیه اروپا برای اعضا بلکه در تبیین این قدرت برای دیگر بازیگران نیز، ترسیم خطوط برای جداسازی منافع مادی و انگیزه‌های هنجاری، کاری بیهوده خواهد بود. از دیگر مواردی که قدرت هنجاری اتحادیه اروپا را به چالش می‌کشد، شکاف میان دیدگاههای هوادار توسعه اقتصادی و پاسداری از محیط زیست است. شکافی چشمگیر میان ایستادگی اتحادیه اروپا بر هنجارهای خود و واقعیتهای بین‌المللی وجود دارد.

در این نوشتار کوشیده‌ایم تعریفی عملی از هنجارهای اصلی و فرعی اتحادیه اروپا به‌دست دهیم و ابعاد اثربخشی این قدرت هنجاری در تعامل اتحادیه

اتحادیه اروپا یک رشته قانونها و هدفها را در درون خود و در پیوند با دیگر بازیگران مد نظر دارد که ماهیتی هنجاری برای اتحادیه پدید می‌آورد. در مرحله عمل و پیاده‌سازی هدفها، قدرت هنجاری، منافع و چالشهایی برای اتحادیه به‌وجود آورده است. به‌سختی دیگر، اتحادیه اروپا دربرگیرنده کشورهای است که تأمین منافع، برترین هدف آنهاست. در چارچوب کلان نیز این اتحادیه در ترسیم جایگاه هنجاری خود تا آنجا پیش می‌رود که منافع مادی کشورهای عضو به‌خطر نیفتد. از همین‌رو، نه تنها در تبیین قدرت هنجاری

● سیاست هنجاری اتحادیه اروپا، در سایه ناهماهنگی کشورهای عضو و بویژه بی‌علاقگی کشورهای اروپایی به پیروی از سیاستهای آمریکا، کارکرد اتحادیه اروپا را دچار ابهام کرده و قرار گرفتن روسیه بعنوان یک قدرت نوظهور بویژه در شاهراه انتقال انرژی به اروپا و جایگاه ژئوپلیتیکی روسیه در اوراسیا، باعث شده است که روسیه از این وضع بهره‌گیر و سیاست هنجاری اتحادیه اروپا و نیز سیاست غرب در زمینه مسائل منطقه‌ای و جهانی را به چالش کشد.

آرمان‌گرایان) و دگرگونی در روابط بین‌الملل را ممکن اما دشوار می‌داند (مشیرزاده، ۱۳۹۲: ۱۳۸-۱۳۷).

نظام بین‌الملل به مجموعه‌ای از دولتها اشاره دارد که با یکدیگر در تعاملند و تعامل آنها به اندازه‌ای است که هر یک در محاسبات خود رفتار دیگری را نیز مد نظر قرار می‌دهد. این تعاملات می‌تواند مستقیم یا غیرمستقیم و از طریق طرف ثالث باشد. در برابر، در جامعه بین‌الملل یا جامعه مرکب از دولتها، گروهی از دولتها با آگاهی از برخی منافع مشترک و ارزشهای مشترک این جامعه را می‌سازند؛ بدین معنا که در روابط با یکدیگر خود را مقید به مجموعه‌ای از قواعد مشترک می‌دانند و در کارکرد نهادهای مشترک سهیمند.

برخلاف واقع‌گرایان که نظام بین‌الملل را پدیده‌ای مفروض می‌گیرند، مکتب انگلیسی به چگونگی شکل‌گیری تاریخی این نظام و امکان شکل گرفتن آن به‌گونه‌های دیگر توجه دارد؛ بر نقش فرهنگ، هنجارها، نهادها، گفت‌وگوها و... تأکید می‌کند و واجد گونه‌ای هستی‌شناسی سازه‌انگاران است و با وجود تأکید بر دولتها بعنوان کنشگران اصلی در سیاست بین‌الملل، از لحاظ نظری، جایی برای دیگر کنشگران نیز وجود دارد. (مشیرزاده: ۱۳۸-۱۳۷).

۲- هنجارهای اتحادیه اروپا

قانون اساسی اتحادیه اروپا برپایه هنجارهایی استوار شده که از مفاهیم و ارزشهایی در فرهنگ اروپایی ریشه می‌گیرد. نمادگرایی این نقشها در چارچوب تئوری اجتماعی در جامعه اروپا قابل بررسی است. رد پای این باورها و تابوهای اجتماعی در برخی اصول

با روسیه را بررسی کنیم. همچنین، کوشیده‌ایم به پرسشهایی فرعی نیز بپردازیم: قدرت هنجاری اتحادیه اروپا، این قاره را به چه مسیری می‌برد؟ نگاه روسیه به قدرت هنجاری اروپا چگونه است؟

در تکمیل فرضیه اصلی باید گفت که مفاهیمی که اتحادیه اروپا بر آنها تأکید می‌کند، بیشتر ذهنی است و رفته‌رفته کشورهای عضو اتحادیه، ناسازگاری ابعاد مفهومی و عملی را درمی‌یابند و یکی از دلایل ایستادگی روسیه در برابر این دیدگاهها، درک همین نکته است.

فرضیه احتمالی دیگر آنکه روسیه بیش از اندازه در برابر این قدرت هنجاری اتحادیه از خود واکنش نشان خواهد داد و ماهیت چند وجهی این قدرت هنجاری است که در ابعاد عملی و ذهنی، باعث وارد شدن روسیه در این گرداب هنجاری خواهد شد. این فرضیه بر آن پایه استوار است که ماهیت نورماتیو و ساختارگرایانه اتحادیه اروپا از لحاظ نرم‌افزاری و تصمیم‌گیری سیاسی، روسیه را وادار خواهد کرد با وجود دیدگاههای سخت خود بویژه در نگاه به مرزهای غربی خود، در برابر حرکت اتحادیه اروپا در (گسترش دادن دموکراسی به شرق اروپا) به یک بی‌عملی انفعالی برسد که این موضوع در درازمدت به زیان روسیه خواهد بود.

۱- چارچوب نظری: مکتب انگلیسی

مکتب انگلیسی به مجموعه آثار و نویسندگانی اشاره دارد که در برداشت از روابط بین‌الملل، آنرا فراتر از یک نظام بین‌المللی، بلکه جامعه‌ای دربرگیرنده دولتها می‌دانند و قائل به اهمیت هدفها، قواعد، نهادها، ارزشها و هنجارهای مشترکند. ریشه مکتب انگلیسی را در سنت خردگرایی در روابط بین‌الملل می‌دانند. برخی کسان برآنند که در روابط بین‌الملل سه سنت نظری می‌توان تشخیص داد: واقعگرایی یا سنت ماکیاوولی، انقلابی‌گری یا سنت کانتی و خردگرایی یا سنت گروسوسی که راهی میان دو سنت نخست به‌شمار می‌آید. سنت گروسوسی در کنار پذیرش ماهیت آنارشیک روابط بین‌الملل (مانند واقع‌گرایان)، بر اجتماعی بودن روابط و وجود هدفها و هنجارهای مشترک و همکاری دولتها تأکید دارد (مانند

۱-۲- مفهوم نقش: نقش نورماتیو اتحادیه اروپا

تاکنون بحثهای بسیار درباره توانمندیهای ذاتی اروپا شده است. دو اصطلاح نیروی نظامی اروپا و قدرت غیرنظامی اروپا، دو سوی این میدان را آشکار می‌کند (وایتمن، ۲۰۱۳: ۱۷۲). هدلی بول در ۱۹۸۲ به ارزیابی این دیدگاهها پرداخت. ایده نیروی نظامی اروپایی، پس از دهه ۱۹۷۰ جای خود را به نیروی غیرنظامی داد. سر آندرو شانفیلد (Sir. Andrew Shonfield) در ۱۹۷۲ جامعه اروپا را جوهره تفکر جهانی از آنچه دوشن (Francisco Duchen) نیروی غیرنظامی نامیده بود دانست. این نیرو از همان اسطوره‌ها و باورهای اروپایی مایه گرفته بود که در نیروی نظامی اروپایی نیز سنگ بنای ایده همگرایی اروپایی بود. با پیش آمدن بحران جهانی نفت و کمی پیش از آن در ۱۹۷۳، اروپا دریافت که نیروی نفت بیش از نیروی نظامی بر ساختار جهانی اثر می‌گذارد. یک سال پس از آن، بوخان (Alashtair Buchan) در سخنرانی خود با عنوان «تغییر، بی‌جنگ» بر ناکارایی نیروی نظامی در برابر نیروی اقتصادی تأکید کرد. در آمریکا نیز، جوزف نای و رابرت کوهن بر ناتوانی الگوی نیروی «کشور محور» و لزوم توجه به نیروی اقتصادی به جای نیروی نظامی انگشت گذاشتند. اینکه اندیشمندان سیاسی یاد شده همگی خاستگاه اقتصادی داشتند، درپاگیری این ایده بی‌تأثیر نبود (Bull, 1982: 152).

وایتمن و مانر کوشیدند با تکیه بر توانمندیهای ذاتی اتحادیه اروپا به ارزیابی نیازها و خواستههای اتحادیه اروپا بپردازند و در چارچوب خواستههای فرهنگی و خواستههای مصالحه‌جویانه، پایدها و نبایدها در حرکت اتحادیه اروپا را روشن کنند. خواستههای مصالحه‌جویانه چیزی بود که جامعه اروپا را ناگزیر از پذیرش راهکارهایی کرد که هنجارهای اتحادیه اروپا را شکل داد (Manners: 68-69). هنجارهای اتحادیه اروپا بر پایه ضرورت وجوبی در نمودار زیر نشان داده شده است:

۲-۲- صلح

صلح مقوله‌ای است که معناهای گوناگون بر آن متصور است. کانت در ۱۷۹۵ در کتابی به نام «صلح پایدار» مبانی صلح پایدار را معرفی کرد: صلح نیازمند

● اتحادیه اروپا یک رشته قانونها و هدفها را در درون خود و در پیوند با دیگر بازیگران مد نظر دارد که ماهیتی هنجاری برای اتحادیه پدید می‌آورد. مفاهیمی که اتحادیه اروپا بر آنها تأکید می‌کند، بیشتر ذهنی است و رفته‌رفته کشورهای عضو اتحادیه، ناسازگاری ابعاد مفهومی و عملی را درمی‌یابند و یکی از دلایل ایستادگی روسیه در برابر این دیدگاهها، درک همین نکته است.

صلح و ستفالی و در قوانین تشکیل اتحادیه اروپا آشکار است. براین پایه، بحث درباره هنجارهای مشهود اتحادیه اروپا در قالب تئوری نقش قابل بررسی است (Manners, 2009:66).

بحث درباره تئوری نقش به نخستین سالهای سده بیستم برمی‌گردد که در آن با کارهای دیویی و مید به بررسی روانشناسی اجتماعی تئوری نقش پرداختند. مید با گسترش تئوری تعامل سمبلیک خود به تشریح اهمیت نمادها و نقشهای مهم در سیاست خارجی پرداخت و کوشید با تلفیق نظرات عملگرایان و تعامل‌گران سمبلیک روابط ساختارگرایانه‌ای میان تئوری نقش و نظام مذاکرات برقرار کند. در سایه چنین جمع‌بندی بود که گافمن، برگر و توماس لوکمن^۱ رفته‌رفته با کار روی تئوری نقش، پرسشهایی تازه درباره ارتباط بین خودی و نظم سازمانی مطرح کردند. (Manners:67).

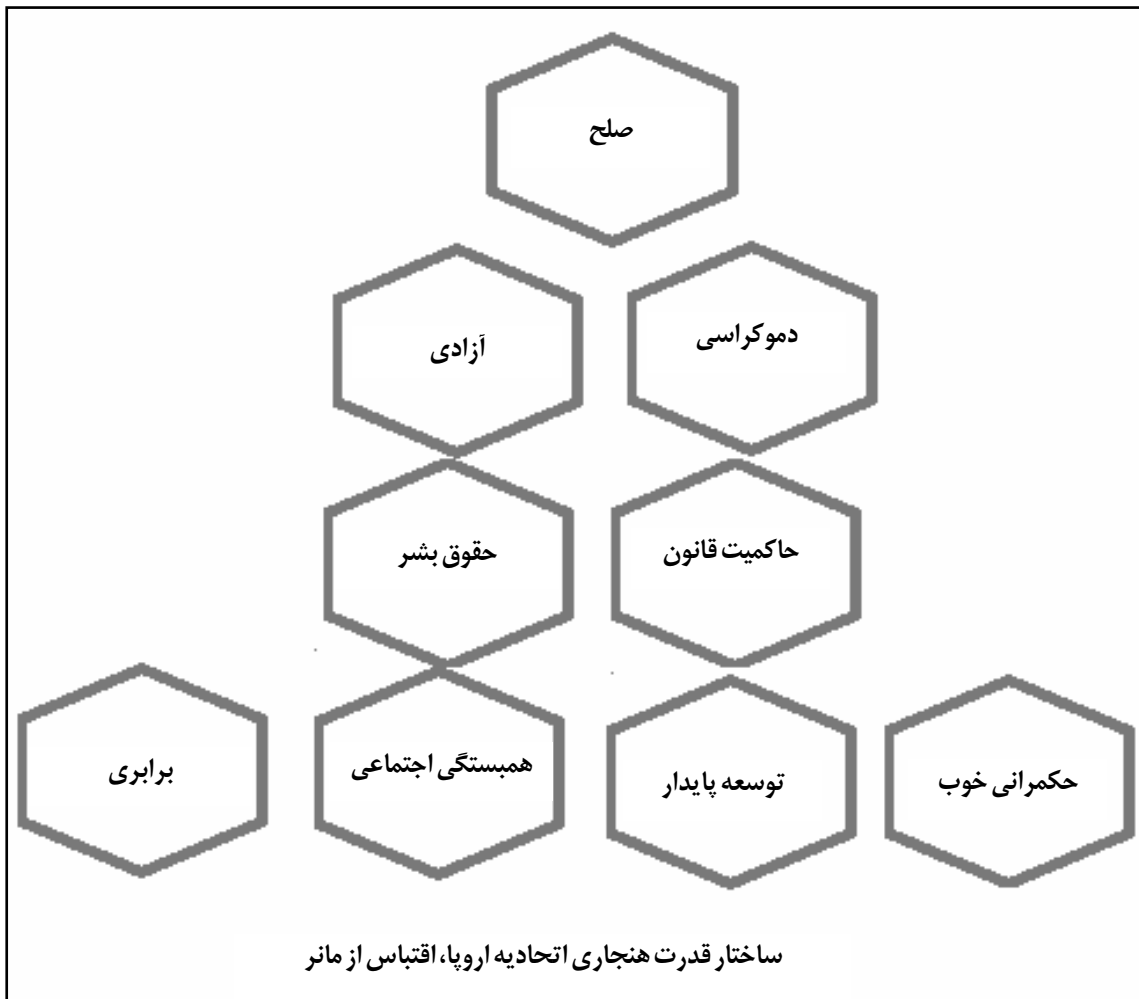
کار تعامل‌گرایانه سمبولیک اشتراس مرحله‌ای دیگر از این تکامل بود که گفتگو در زمینه نظام مذاکرات را به جریان انداخت. اشتراس بر آن بود که نظام مذاکرات در هر سطح از نظام سازمانی و سیاسی، از توافقهها و پیمانها گرفته تا قراردادها میان کشورها، همچون دیگر نظامهای اجتماعی، دارای عامل مذاکره و گفتگو است که در آن گفتگو در وضع ساختاری خاصی شکل می‌گیرد که از جوهره معرفت‌شناختی، اجتماعی و مدیریت سازمانی خاصی بهره می‌جوید. بررسی نقش اتحادیه اروپا در سیاست جهانی از راه مطالعه تئوری نقش و نظم مذاکرات قابل دستیابی است. در این کنکاش می‌توان با بررسی نمادهای سمبولیک در فرهنگ اتحادیه اروپا، به ارزشهای اروپایی پی برد. ارزشهایی که رد پای آنها را در صلح و ستفالی و حتا در هنجارهای برگرفته از این ارزشها در قوانین اتحادیه اروپا می‌توان دید.

● برخی کسان برآنند که در روابط بین‌الملل سه سنت نظری می‌توان تشخیص داد: واقعگرایی یا سنت ماکیاوولی، انقلابی‌گری یا سنت کانتی و خردگرایی یا سنت گروسیوسی که راهی میان دو سنت نخست به‌شمار می‌آید. سنت گروسیوسی در کنار پذیرش ماهیت آنارشیک روابط بین‌الملل (مانند واقعگرایان)، بر اجتماعی بودن روابط و وجود هدفها و هنجارهای مشترک و همکاری دولتها تأکید دارد (مانند آرمان‌گرایان) و دگرگونی در روابط بین‌الملل را ممکن اما دشوار می‌داند.

ملتها و با قدرت تصمیم‌گیری حکومت‌های مرکزی شکل می‌داد و چنان‌که خاویر سولانا گفته است (Securing peace in Europe): «در ۳۵۰ سال گذشته هیچ صلحی در اروپا نبوده است که پس از جنگی در این قاره نبوده باشد». از این رو پیمان وستفالی را می‌توان شالوده

یکپارچگی جامعه بین‌المللی و وجود سازمانی برای برقراری صلح است. صلح پایدار یا صلح آرمانی، برپایه آرای کانت، براینده وضعی است که در آن دولتها با پذیرش نظام مردمسالار به اتحاد آشتی‌جویانه و قوانین جهانشمول دست می‌یابند. این ایده تا اندازه زیادی آرمانی است، زیرا در عمل و در روابط بشری هر صلح پس از یک جنگ و شکست یکی از دو طرف رخ می‌دهد و در آن طرف شکست خورده شروط تحمیلی از سوی پیروز میدان را می‌پذیرد. چنین صلحی تنها یک نتیجه دارد و آن آماده شدن طرفها برای تغییر موضع و جنگ بعدی است (مجتهدی، ۱۳۸۷).

صلح وستفالی که به چهار دهه جنگ و خونریزی در اروپا پایان داد (۱۶۴۸)، از دیدگاه کانت درباره صلح بسی دور و به معنای مرسوم پایان جنگ بود و به دوران امت‌سالاری و نفوذ پاپ بر سرنوشت کشورهای اروپایی پایان می‌داد و ساختار کشورهای اروپایی را برپایه



که برای شهروندان و سازمانهای اروپایی تعریف شده، دیدگاه این اتحادیه درباره مفهوم آزادی را شکل می‌دهد (Manners:71).

۲-۴- دموکراسی

دموکراسی و رجوع به آرای شهروندان از اصول بنیادی اتحادیه اروپاست و این اتحادیه به علت ماهیت نورماتیو خود، از پذیرش دیدگاههای دموکراتیک شهروندان، حتی اگر ناسازگار با اصول یادشده باشد، پروا ندارد. در پرتو چنین وضعی است که دیوید کامرون می‌تواند ادامه یافتن عضویت انگلستان در اتحادیه اروپا را بار دیگر به فراندوم بگذارد. دموکراسی سومین هنجار با اهمیت در اتحادیه اروپاست و به شیوه، سازمان یا فلسفه‌ای فکری اطلاق دارد که رفتار سیاسی یک جامعه را شکل می‌دهد. این ایده از هنگام پیدایش اتحادیه، زمانی که شومان در ۱۹۴۸ در مجمع ملی فرانسه، درباره دعوت آلمان به مشارکت با فرانسه در چارچوب یک سازمان دموکراتیک و جویای صلح ملتهای اروپایی سخن می‌گفت در میان اندیشمندان سیاسی اروپایی مطرح بود. در دهه ۱۹۷۰، دموکراسی یکی از معیارهای پذیرش کشورها در اتحادیه اقتصادی اروپا گشت به گونه‌ای که در گزارش آزاد بعنوان نخستین شرطهای عضویت کشورها در پیمان اقتصادی اروپا یاد شد. در دهه ۱۹۹۰، اتحادیه اروپا آشکارا به پشتیبانی و فراهم کردن زمینه گسترش دموکراسی در کشورهای عضو پرداخت (معیارهای کوپنهاگ ۱۹۹۳) و آنرا پیش‌فرض برنامه‌های توسعه‌ای و سیاست خارجی اتحادیه قرار داد (شرایط عضویت (Manners:71) (1995).

در روابط با کشورهای همسایه و جهان سوم، نگاه اتحادیه اروپا معطوف به دموکراسی و تشویق گسترش دموکراسی در راستای حاکمیت قانون و ثبات اجتماعی است. برخلاف روشهای معمول گسترش دموکراسی (از بالا به پایین یا ارتباط متقابل پایین به بالای نهادهای مردمی)، اتحادیه اروپا به کشورهای جهان سوم، شیوه سومی از ترویج دموکراسی به نام روش حکمرانی را توصیه می‌کند. در این روش اتحادیه اروپا با همکاریهای عملی در بخش سیاست، حکمرانی دموکراتیک را به این کشورها توصیه می‌کند. پژوهشها

● پس از آنکه دونالد رامسفلد کلپ اروپایی را به دو دسته اعضای قدیم و جدید تقسیم کرد، هیچ چیز مانند روسیه نتوانسته اروپاییان را چنین آشکار به دو دستگی بکشاند. می‌توان گفت که اگر در دوره زمامداری پوتین، اروپا قادر به ایجاد تغییر در روسیه نشده، رفتار اروپا سخت از روسیه اثر پذیرفته است. در زمینه انرژی، روسیه با بستن قراردادهای بلندمدت جداگانه با کشورهای اروپایی، هسته اصلی قدرت در اتحادیه اروپا را که همانا همبستگی و یگانگی در هدفها، ابزارها و مقاصد است هدف قرار داده و بر توان چانه‌زنی و قدرت تهدید این اتحادیه اثر گذاشته است.

حاکمیت در اروپا و زیربنای فکری صلح در اتحادیه اروپا دانست. این پیمان صلح کاستی‌هایی نیز داشت که از ماهیت دولتمداری و احترام به دولتهای ملی اروپایی مایه می‌گرفت و حس رقابت و شور ناسیونالیستی را در کشورهای این قاره زنده کرد. دو جنگ جهانی از این تأثیرات برکنار نبود. تنها پس از پایان جنگ جهانی دوم بود که همگرایی در اروپا و توسعه، شالوده تعامل کشورها قرار گرفت و در آن یک عامل بنیادی، یعنی امنیت، همچنان سنگ بنای تولید و حفظ صلح و ایجاد اعتماد در این قاره شناخته شد (Solana, 1998:2). این سیستم گرچه نمی‌توانست و نمی‌تواند صلح را تضمین کند، ولی می‌تواند به استقرار صلح کمک کند (سولانا: ۶-۱). در این راستا، در ۱۹۷۳ پیمان امنیت و همکاری اروپا بسته شد که امنیت و ایجاد اعتماد در کشورهای اروپایی را مبنای صلح قابل اتکا در اروپا می‌دانست (www.osce.org) همچنین، در این زمینه نظام پولی اتحادیه اروپا و تعامل آزاد اقتصادی میان اعضا نیز عاملی است که به برقراری صلح کمک می‌کند.

۲-۳- آزادی

آزادیهای اساسی و اصولی همچون حق رأی، برابری انسانها و آزادی بیان در این اتحادیه بر پایه موازین حقوق بشری سازمان ملل شکل گرفته و به اجرا درمی‌آید. فصول ۱۱ تا ۶۶ قانون اتحادیه اروپا به ۱۴ حق و آزادی می‌پردازد و به امنیت لازم برای بهره‌گیری از آن حقوق و آزادیها اشاره دارد. برپایه هنجارهای اتحادیه اروپا، حقوق، آزادیها و مسئولیتهایی

● چالش تازه روسیه در برابر اتحادیه اروپا به مهار کردن این اتحادیه در سازمان ملل یا تهدید به تحریم انرژی محدود نمی‌شود. در واقع این کشور خود را آلترناتیو ایدئولوژیک اتحادیه اروپا می‌بیند که درباره مسائلی چون حاکمیت، قدرت و مدیریت جهان دیدگاه‌های مستقل دارد. در حالی که اتحادیه اروپا از حاکمیت قانون بعنوان شالوده حرکت خود نام می‌برد (و از این رو خود را نورماتیو می‌داند)، روسیه قانون را متأثر از قدرت می‌داند (ریل پولیتیک) و بر آن است که هرگاه تعادل قوا تغییر کند، قانون برخاسته از آن نیز تغییر خواهد کرد.

اصل سازمان‌دهنده (مانر: ۷۱). با این همه، درگیرها در کوزوو ۳۵۰ سال پس از صلح وستفالی نشان داد که مرز حاکمیت کشورها درجایی به پایان می‌رسد که اراده بین‌المللی در دفاع از حقوق بشر و پیشگیری از جرایم حقوق بشری آغاز می‌شود (Solana).

۲-۷- مخالفت با تبعیض

عدم تبعیض در جامعه اروپا هرچند در اصول پذیرفته شده، ولی در سطح کشورهای عضو متأثر از قوانین کشورها و اصول دموکراتیک حاکم بر آنهاست. یکپارچه شدن دو آلمان و پذیرفته شدن کشورهای اروپای خاوری به عضویت اتحادیه، موجی از نیروی کار را روانه کشورهای صنعتی اروپا کرد و افزایش بیکاری در این کشورها دیدگاه‌های سیاسی و اجتماعی جامعه را چنان دگرگون کرد که امروزه شماری از مخالفان دیدگاه‌های اتحادیه اروپا، در پرتو ماهیت نورماتیو و دموکراتیک این اتحادیه و با رأی شهروندان بر کرسیهای نمایندگی در نهادهای اتحادیه اروپا نشسته‌اند.

۲-۸- توسعه پایدار

اروپا از پشتیبانان کاهش گازهای گلخانه‌ای است و در صنعت توجه ویژه‌ای به این موضوع دارد. بهره‌گیری از انرژیهای جانشین و توجه به بازیافت زباله از مبانی توسعه پایدار در اتحادیه است. توسعه،

در پاره‌ای از کشورهای همسایه اتحادیه نشان داده است که نارساییها در ساختار اقتصادی کشورها می‌تواند بر کارکرد این کشورها در زمینه حکمرانی دموکراتیک اثر سوء بگذارد، گرچه پیش از آن نیز، وجود مشکلات اقتصادی در دیگر مدل‌های دموکراسی، ناکارآمدی دولتها در گسترش دموکراسی را آشکار کرده بود (Wetzel, 2011:889). گذشته از آن، بررسیهای دیگری هم نشان داده است که در مدل حکمرانی، موفقیت در گسترش دموکراسی در کشورهای طرف تعامل، به گونه چشمگیر، به مقوله‌هایی همچون چگونگی تصویب قوانین، سازماندهی همکاریهای عملی، اندازه وابستگی کشورها به اتحادیه و هزینه‌ای که برای این کارها باید پرداخته شود بستگی دارد و کمتر به مقوله‌هایی چون اندازه آزادیهای سیاسی، آزادی بیان یا موقع جغرافیایی وابسته است.

۲-۵- حاکمیت قانون

احترام به قانون و برخورداری همه اعضای اتحادیه، زمینه لازم را برای حاکمیت قانون فراهم کرده است. ماهیت چند لایه و مستقل اتحادیه اروپا، این اتحادیه را نظامی قانونمند و پاسخگو می‌سازد و احترام به حاکمیت قانون بعنوان اصل بنیادی، ثبات و شکوفایی دیگر هنجارها همچون حقوق بشر، دموکراسی و آزادی را تضمین می‌کند.

۲-۶- حقوق بشر

حقوق بشر از مقوله‌هایی است که در کشورهای گوناگون معیارهای متفاوت دارد. احترام به حقوق بشر یکی از آشکارترین هنجارهای اتحادیه اروپاست که پس از جنگ سرد مورد توجه بیشتر قرار گرفته است. این هنجار، همانند دموکراسی و احترام به حاکمیت قانون، در توافقات ۱۹۷۳ کپنهاگ مورد توجه قرار گرفت. دیدگاه‌های حقوق بشری اتحادیه اروپا در سیاست به آنچه در سازمان ملل تبیین شده و کشورهای دموکراتیک به آن پایبندند، بسیار نزدیک است. در واقع، مطرح شدن حقوق بشر بعنوان یکی از اصول محوری سیاست بین‌الملل، گواه روشنی است بر فرسودگی اصل حاکمیت ملی در مقام یک

امنیت و همکاری اروپا (OSCE) مایه تقسیم اروپا به بلوکهای شرق و غرب شد. پاسداری از دموکراسی، آزادی و ثبات در کشورهای چند قومی همچون بوسنی، از دیگر هدفهای ناتو است که می‌کوشد در یک جامعه چند قطبی، از ارزشهای مشترک پاسداری کند. امروزه گسترش این ایده به کشورهای همپیمان خارج از ناتو، محور همکاری این کشورها با ناتو است. این تعامل در حفظ ارزشها، با سیاست گسترش به شرق ناتو، روز به روز واکنش روسیه به اتحادیه اروپا را خشن‌تر و غیرهنجاری‌تر می‌کند.

۴- روسیه قدرت نوظهور

گلب پاولفسکی (Gleb pavlovsky) یکی از معماران انتخاباتی بود که ولادیمیر پوتین در آن به ریاست جمهوری رسید. او که از دهه ۱۹۹۰ دفتر کار کوچکی در کنار رودخانه مسکو با نیم دایره‌ای از منظره کاخ کرملین در اختیار دارد، جزو گروه کوچکی از استراتژیستهای سیاسی (یا چنان که در مسکو مشهور می‌گویند تکنولوژیستها) بود که پروژه نشان دادن برنده انتخابات (ولادیمیر پوتین) به جای بوریس یلتسین را رقم زد. در این گروه مأموران بلندپایه دیگری از دفتر ریاست جمهوری مانند ولادیسلاو سورخوو (Veladis lav Surkov)، کلروف و استراتژیستهای غیردولتی همچون سرگئی مارکوف و ویچسلاو نیکونوف (Sergie Markou & Vyacheslav Niconov) نیز بودند. آنان در دهه ۲۰۰۰ پوتین را یاری دادند تا با دگرگون کردن ساختار سیاست داخلی روسیه و استراتژی بین‌المللی آن، یکی از چهره‌های برجسته سیاسی در سده بیست و یکم شود. برنامه آنان کمک کردن به کرملین بود تا کنترل دولت بر اقتصاد و اجتماع برقرار شود، بی‌آنکه بر تعهدات بین‌المللی کشور اثر بگذارد.

آنان «دموکراسی حکومتی» را پی ریختند که به پوتین اجازه می‌داد پلورالیسم و کثرت‌گرایی سیاسی ویژه‌ای (با راه‌اندازی گروههای سیاسی زیر نظر دولت، سازمانهای غیردولتی و رسانه‌های تازه) را در کشور گسترش دهد و با مبارزه با عوامل خارجی خود را پایدار سازد؛ همچنین، با روشن کردن ارزش بازار جهانی، در زمانی که روسیه همچنان بخشی از بازار اقتصادی خود را داخلی نگهداشته است، به جهانی شدن رو کند؛ و

● گروهی از کشورهای اروپایی، روسیه را خطری برای اتحادیه می‌دانند و برآنند که دیدگاه توسعه‌طلبانه روسیه و ایستادگی آن در برابر گسترش دموکراسی، باید با سیاستی که محدود کردن نرم خوانده می‌شود، مهار شود. در این سیاست، روشهایی چون کنار گذاشتن روسیه از گروه G8، گسترش ناتو به سوی شرق و گرجستان و پشتیبانی از رژیمهای مخالف روسیه در کشورهای پیرامون آن کشور و کوتاه کردن دست روسیه از عرضه انرژی به اروپا، سفارش می‌شود.

بی‌زیر پا گذاشتن شالوده‌های زیست محیطی نسلهای آینده، از اصول توسعه پایدار در اتحادیه اروپاست. قوانین توسعه پایدار این اتحادیه، برگرفته از پروتکل ۱۹۹۷ کیوتو و کنوانسیون چارچوب دگرگونیهای آب و هوایی شیکاگو است.

۲-۹- حکمرانی خوب

جامعه اروپا، نهادی استوار بر اقتصاد آزاد است. وجود سه مدیریت مستقل در راس هرم تصمیم‌گیری در این اتحادیه، موجب شده است که اتحادیه برخلاف آمریکا (کشوری مبتنی بر سرمایه و سرمایه‌گذاری) با بهره‌گیری از دیدگاههای لیبرال و دموکراتیک به تصمیم‌گیری بپردازد. این هنجار در نمود بیرونی اتحادیه اروپا بویژه در سیاستهای توسعه‌ای اتحادیه و اقناع کشورهای جوپای عضویت نقشی برجسته بازی می‌کند. در بُعد داخلی نیز، شرط لازم برای احترام به هنجارهای پذیرفته شده، قانونمندی و وجود دولت باثبات است که از اصلاحات اجتماعی و سیاسی در کشور پشتیبانی کند. (Manners:74).

۳- امنیت اتحادیه اروپا

امنیت مقوله‌ای است که حتا اگر آنها از هنجارهای اتحادیه اروپا ندانیم، نقش بنیادی در ایجاد و ثبات هنجارهای این اتحادیه دارد. حفظ ارزشهای جامعه اروپایی تنها در پناه امنیت میسر است. پیمان آتلانتیک شمالی (ناتو) در ۱۹۴۹ با هدف حفظ و دفاع از این ارزشهای مشترک اروپایی پا گرفت که برخلاف پیمان

● چالش روسیه با اتحادیه اروپا، مسأله‌ای ژرفتر از برخورداری آن کشور از ابزار انرژی یا قدرت و تو کردن در سازمان ملل است. برخلاف اتحادیه اروپا که برای روسیه در بهترین حالت جایگاهی فراتر از داخل شدن آن کشور در این اتحادیه تصور نمی‌کند، روسیه خود را یک جانشین ایدئولوژیک برای اتحادیه اروپا می‌داند که در برابر دیدگاه‌های جامعه اروپا درباره مفاهیمی چون اجماع، وابستگی متقابل و احترام به قانون، به مقوله حاکمیت، قدرت و رهبری جهانی به گونه‌ای دیگر می‌نگرد. روسیه در پی افزایش قدرت، استقلال و ناوابستگی است و این اختلاف دیدگاه، زمینه ساز تقابل شده است. شکست‌انگیز اینکه با سنجش نشانه‌های قدرت سخت و قدرت نرم در دو سوی این ترازو، و با وجود بهبود این ابزارها در اتحادیه اروپا نسبت به روسیه، حتا بیشتر از دهه ۱۹۹۰، باید پذیرفت که برتری اثر استراتژیک سیاست خارجی روسیه در برابر سیاست خارجی اتحادیه اروپا بسی بیشتر است.

دعوت به همکاری کرد (Vasconcelos & Zaboroski, 2009:3). این اختلاف دیدگاه میان کشورهای تازه استقلال یافته و اتحادیه اروپا، سرچشمه واگرایی بود.

روابط اتحادیه اروپا، روسیه و آمریکا

در این سالها ایالات متحده آمریکا مهمترین خط مرجع برای تعیین دیدگاه‌های روسیه در روابط بین‌الملل بوده است. ناآگاهی آمریکا از علایق بین‌المللی روسیه بویژه در کشورهای پیرامون و تصور آمریکا از دیدگاه‌های توسعه‌طلبانه روسیه بویژه در سرزمینهای بجا مانده از اتحاد جماهیر شوروی، باعث شده است که روسیه پیوسته گرایش کمتری به همکاری و تعامل با غرب از خود نشان دهد. در کنار آن، با بسته شدن فضای تعامل میان دو کشور، این دو کوشیده‌اند با طراحی موضوعات امنیتی چند وجهی با همپیمانان، فضای بسته‌تری برای خود فراهم کنند. همکاری اتحادیه اروپا با آمریکا باعث شده است که به موازات بسته شدن روابط آمریکا و روسیه، روابط روسیه با اتحادیه اروپا نیز متأثر گردد.

دو موضوع بحث‌انگیز بر روابط آمریکا و روسیه

سرانجام با سر دادن شعار تبلیغاتی «رعایت قانون» و وضع قوانین ویژه برای کنترل گروه‌های سیاسی، چهره روسیه را بهبود بخشید. سرریز شدن درآمدهای نفتی و به چرخش درآمد آن در بخشهای گوناگون اقتصادی کشور، به نخبگان کمک کرد تا پشتیبانی مردمی از دولت را فراهم آورند.

در زمینه عوامل معنوی قدرت، می‌توان از عامل رهبری نیز یاد کرد. رهبری خوب می‌تواند پرکننده خلاءهای موجود در ساختار قدرت کشورها باشد. رهبری می‌تواند ابعاد گوناگون داشته باشد که بیش‌وپیش از هر چیز به ساختار سازمانی که رهبری در آن نقش بازی می‌کند وابسته است. هرچه قدرت در این ساختار سازمانی کاملتر و جاف‌تر باشد، رهبری بهتر می‌تواند به مدیریت بپردازد (سیمبر و قربانی شیخ‌نشین، ۱۳۹۱: ۸۷). اینها زمینه را برای پوتین فراهم می‌سازد تا نقشی پر رنگتر بازی کند. از دید پاولوفسکی، علاقه شهروندان به پوتین، تا اندازه‌ای از مهارتهای ذاتی او نیز مایه می‌گیرد: توانایی او در شناخت و متبلور کردن خواستها و انتظارات شهروندان. آنچه در روسیه به نام دموکراسی حکومتی وجود دارد، به کمک نهادهای بررسی آرا و نظرسنجی، این توانایی را بیشتر می‌کند. پاولوفسکی، پوتین را همچون دوچرخه سواری می‌داند که برای ماندن در قدرت چاره‌ای ندارد جز آنکه یکسره رکاب بزند. موفقیت پوتین در سرکوب تروریسم داخلی در چین و ایجاد امنیت و ثبات سرزمینی عامل دیگری در افزایش محبوبیت او در روسیه بود. همچنین، دموکراسی حکومتی به دستگاه حاکم قدرت داد تا با تغییر قانون در راستای سرکوب مخالفان داخلی، پوتین بتواند به درگیریها و روابط بین‌المللی بپردازد (Leonard & Popescu, 2007: 12-13).

- روسیه و کشورهای مشترک‌المنافع

فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی و همگرایی کشورهای استقلال یافته گرد محور روسیه زیر نام کشورهای مستقل مشترک‌المنافع (CIS) چیزی بود که اروپا را واداشت در روابط با هر یک از این کشورها سیاستی جداگانه در پیش گیرد. درست به همین دلیل بود که در ۱۹۹۱ اتحادیه اروپا به‌جای پیشنهاد عضویت به روسیه و دیگر کشورهای تازه استقلال یافته، آنها را

اروپا به روسیه این فرصت را داد تا با پیشنهاد مشارکت در پیمان همکاری و امنیت اروپا OSCE (در زمان پرزیدنت مدودف)، از وجه سوم این مثلث سود جوید (Vasconcelos & Zaboroski: 22-23). در مسئله گرجستان (2008)، شکست تراژیک سیاستهای آمریکا و اروپا سه واقعیت را آشکار کرد:

۱- در کشورهای بجا مانده در قلمرو اتحاد جماهیر شوروی پیشین، حمایت‌های غرب باید متناسب با میزان توسعه‌یافتگی اجتماعی این کشورها صورت گیرد.

۲- صداهای برآمده از این کشورها باید به دقت از لحاظ دیدگاه‌های غیر دموکراتیک و ناسیونالیسم افراطی بررسی شود (در مورد گرجستان، بسته شدن فضا از سوی دولت گرجستان مایه ادعای استقلال از سوی اوستیای شمالی و پیش آمدن جنگ در ۲۰۰۸ گردید).

۳- افزایش فضای امنیتی بر ضد روسیه در کشورهای بجا مانده از اتحاد جماهیر شوروی پیشین ممکن نیست و اروپا بر این پایه کوشید از استراتژی قبلی خود در برابر روسیه و کشورهای CIS، یعنی مشارکت و همکاری با این کشورها در چارچوب همکاری با همسایگان شرقی اروپایی خود سود جوید.

آمریکا نیز با به تعویق انداختن پذیرش گرجستان و اوکراین در ناتو (و حتا منصرف کردن آنها) کوشید با تغییر روش خود به گسترش و تعمیق دموکراسی، در همراهی با سیاست اتحادیه اروپا گام بردارد (Vasconcelos & Zaboroski: 23). این پیروی آشکار آمریکا از سیاست نورماتیو اتحادیه اروپا در نگاه به شرق اروپا نیز نتوانست برای این دو همپیمان موفقیت به بار آورد. از اواخر سال ۲۰۱۲ پروژه پشتیبانی از گسترش دموکراسی در اوکراین (از سوی این دو همپیمان) که برای بار دوم مایه دور شدن یاناکوویچ از قدرت گشت، بی درنظر گرفتن ماهیت هویتی و جمعیتی اوکراین پیش رفت و هرچند بازی هنوز در نیمه راه است، الحاق کریمه به روسیه، نتیجه غیرقابل انتظار این حرکت بود.

چند ماهی از اصرار جدایی‌خواهان دونسک و لوهانس و تثبیت اوضاع در کریمه ملحق شده به روسیه نگذشته بود که روسیه در برابر واکنشهای ضعیف و کند ناتو و غرب^۲ بر آن شد تا با ادامه دادن به پشتیبانی

● اقتصاد اتحادیه اروپا، ۱۵ برابر اقتصاد روسیه است و حتا با وجود ثروت نفتی، تولید ناخالص داخلی روسیه به دشواری با تولید ناخالص داخلی دو کشور هلند و بلژیک برابری می‌کند. جمعیت اتحادیه اروپا سه و نیم برابر روسیه و هزینه نظامی کشورهای عضو، هفت برابر روسیه است. اتحادیه اروپا چند کرسی در شورای امنیت سازمان ملل دارد که دو کرسی دائم است. آمارهای بازرگانی نیز گویای حقایقی مشابه است.

اثر می‌گذارد: نخست، امنیت جهانی و امنیت اروپاست. فرایندهای اصلاحات و درگیریها در اتحادیه کشورهای مستقل مشترک‌المنافع، موضوع دومی است که مورد توجه قرار می‌گیرد. در پی تیره شدن روابط آمریکا و روسیه پس از ۲۰۰۳ و کاهش اثربخشی پیمانهای دفاعی دو طرف، طرحهای کاهش موشکهای بالستیک بی‌نتیجه رها شد. سازمانهای منطقه‌ای و جهانی در زمینه امنیت مانند OSCE و UN/UNSC از آثار منفی این عدم همکاری برکنار نماندند. جنگ در گرجستان در ۲۰۰۸ نشان داد که هیچیک از سازمانهای بین‌المللی نمی‌تواند نقشی کارساز در کاهش درگیری بازی کند. با روی کار آمدن دیمیتری مدودف، روسیه در این برهه بحرانی طرح مشارکت روسیه در امنیت اروپا را مطرح کرد که به آرام شدن اوضاع کمک کرد. در این دوره سیاست آمریکا و اتحادیه اروپا در مورد کشورهای مستقل مشترک‌المنافع همسانی بسیار داشت. هر دو از مصوبه‌های سازمان ملل درباره درگیریها در کشورهای مستقل مشترک‌المنافع و پروسه تغییر حکومت این کشورها پشتیبانی می‌کردند. آمریکا جدا از نگاه خود در گسترش ناتو به شرق، با وجود جانفندان نظام دموکراتیک در این کشورها از تغییر حکومت در این کشورها پشتیبانی می‌کرد. این رفتار آمریکا در برابر کشورهای بجا مانده از اتحاد جماهیر شوروی، تنش در روابط با روسیه را افزایش می‌داد. دیدگاه اتحادیه اروپا در مورد کشورهای NIC تأکید بر عمق بخشیدن به همکاری با این کشورها و تعامل بر پایه قانون اتحادیه اروپا (acquis communautaire) بود. در این چارچوب، اروپا به جای تشویق این کشورها به پیوستن به اتحادیه اروپا، از سیاست همسایگی تکنیکی اروپایی (technical European Neighbourhood Policy) برای گسترش روابط با این کشورها پیروی می‌کرد. این دیدگاه هرچند نزدیک ولی متباعد آمریکا و اتحادیه

● از دید روسیه، ستونهای اتحادیه اروپا در بسیاری جاها فرسوده شده است. از دید اقتصادی، روسیه اتحادیه اروپا را یک ساختار بروکراتیک می‌بیند که با سیاستهای اقتصادی سوسیال، فرایند اقتصادی خود را متوقف کرده است. از دیدگاه سیاسی نیز اتحادیه اروپا سیمای ناتوانی از خود در کشورهای همسایه ترسیم می‌کند؛ با جذب این کشورها و بزرگتر شدن اتحادیه، اتحادیه اروپا از نظر فرهنگ (استراتژیک) رو به زوال و عقب‌نشینی است.

این اتحادیه بزرگترین شریک بازرگانی روسیه و دومین شریک بازرگانی اوکراین و بلاروس است که این موضوع به اتحادیه قدرت اثرگذاری بیشتری می‌دهد. این اتحادیه برای افزایش همکاری خود با این کشورها برپایه پروسه‌ای که مکانیسم دیالوگ خوانده می‌شود، برای رسیدن به بهترین راهکار مشارکت، گفتگو با این کشورها را در بالاترین سطوح ادامه می‌دهد (Zagorski, 2008:5).

در دهه ۱۹۹۰ نگاه اتحادیه به این چهار کشور با نگاهش به کشورهای شرق و مرکز اروپا تفاوت داشت. درحالی‌که اتحادیه برای کشورهای حوزه بالکان، پذیرش قانون اتحادیه اروپا را تجویز می‌کرد، برخوردش با این چهار کشور، در چارچوب مشارکت، دربرگیرنده تعهدی در زمینه تغییرات داخلی در این کشورها نبود و در واقع این شیوه مشارکت هیچ انگیزه‌ای برای ایجاد تغییرات یا پایبندی به عدم بازگشت به دوران کمونیستی برای این کشورها فراهم نمی‌کرد. از این رو این پیمانهای مشارکت برای کشورهای تازه استقلال یافته اثری حاشیه‌ای در روند تغییرات داشت و چنان که انتظار می‌رفت نتوانست مایه گسترش دموکراسی در این کشورها گردد (Zagorski: 4-5).

بدین‌سان، اتحادیه اروپا در مورد روسیه ضمن حفظ دیدگاه مشارکت، به پشتیبانی از ثبات اقتصادی و سیاسی آن پرداخت و در تشویق احترام به قانون، در کنار گسترش ارتباط با سازمانها و نهادها در آن کشور از سیستم قضایی مستقل در روسیه حمایت کرد. این شیوه، مایه هماهنگی بیشتر سیستم حکومتی روسیه با اتحادیه اروپا گشت و آن کشور را در مبارزه با تهدیدات نرم تواناتر ساخت. در گذر یک دهه، سیاست اتحادیه اروپا در برابر روسیه بسیار دگرگون شده است. این

از استقلال‌طلبان دونسک، درگیری اوکراین را یک درگیری دیرپا و پویا کند. در این درگیری، تلاش روسیه نه رسیدن به موفقیت و الحاق این بخش از اوکراین به خود، بلکه ایجاد یک درگیری دیرپای منطقه‌ای با غرب خود است. این گزینه، منطقی و گریزناپذیر می‌نماید، زیرا پس از طرح اتحادیه اروپا و غرب در نگاه به شرق و بیرون بردن کشورهایمانند اوکراین از حریم امنیتی روسیه، برای روسیه که در جستجوی امنیت است، چاره‌ای جز ایجاد یک حایل و مانع در برابر گسترش ناتو به شرق باقی نمی‌ماند. درحالی‌که اتحادیه اروپا، غرب و ناتو به علت اختلاف بر سر شیوه رفتار با روسیه (Augstein, 2015) خواستار آتش‌بس در لوهانس شده‌اند، روسیه نه بعنوان یکی از طرفهای درگیر در مذاکره، بلکه بعنوان یکی از ناظران مذاکرات دولت اوکراین با جدایی‌طلبان دونسک، از این گفتگوها و آتش‌بس تصویب شده پشتیبانی کرده است. این استراتژی ایجاد درگیری پایدار در منطقه، حریم امنیتی لازم را در غرب روسیه فراهم می‌کند.

۶- ایستار اتحادیه اروپا در برابر روسیه

قدرتهای مستقر در رویارویی با قدرتهای درحال خیزش، استراتژیهای متفاوت در پیش می‌گیرند. قدرت مسلط یا ائتلافی از قدرتهای موجود، برای رویارویی با خطر قدرت درحال خیزش ممکن است از زور برای نابود کردن آن بهره‌گیرند. در روشی ملایم‌تر، قدرتهای مستقر می‌کوشند قدرت درحال خیزش را راضی و آنرا در نظم بین‌المللی درگیر و مسئول کنند. اما گاهی هدفهای قدرت درحال خیزش فراتر از آن است که با سیاست ارضای مسالمت‌آمیز بتوان به آن پاسخ داد (امام جمعه‌زاده و میکوشش، ۱۳۹۲: ۸۸).

پس از فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی، اتحادیه اروپا به‌جای موافقتنامه پیشین، پیمان مشارکت و همکاری (PCAs) با کشورهای اوکراین، روسیه، مولداوی و بلاروس امضا کرد. این موافقتنامه‌ها نه به معنای عضویت این کشورها در اتحادیه یا گونه دیگری از ورود به این اتحادیه است و تنها تسهیلاتی برای تجارت آزاد با اتحادیه فراهم می‌کند. از ۱۹۹۱، اتحادیه اروپا، به‌منظور گسترش اهداف پیمانهای مشارکت و همکاری خود با کشورهای تازه استقلال یافته، اقدام به همپاری تکنیکی (CIS) با آن کشورها کرده است و

بروکسل میان اتحادیه و روسیه زیر نام منطقه اقتصادی مشترک اروپا شکل گرفت. ایده‌ای که در خلال این کنفرانس شکل گرفت، اتحادیه اروپا را بر آن داشت تا با مشارکت در زمینه‌هایی که روسیه در آن تجربه و تخصص بیشتری دارد (مانند هوانوردی، انرژی و علوم) آن کشور را تشویق کند که خود را با قواعد و قوانین جامعه اروپا سازگارتر سازد. این مجموعه از تخصصها که گروه سطوح بالا خوانده شد، کارها و تخصصهایی است که به علت مهارت طرف روس در انجام دادن این طرح، روسیه را تشویق می‌کند تا همگرایی بیشتری با استانداردها و قوانین اروپایی پیدا کند (Zagorski:7).

آنچه اتحادیه اروپا بعنوان پیش شرط عضویت در این اتحادیه از کشورها می‌خواهد، پذیرش تمام و کمال قانون اتحادیه است، درحالی‌که عضویت در گروه و مجموعه‌های سطوح بالا، بسیار دشوارتر است و به این بستگی دارد که تا چه اندازه، کشور در جهت اجرایی کردن این قانونها و لوایح موفق باشد. این کار برای کشوری مانند روسیه که خواهان عضویت در اتحادیه نیست، همهٔ منافع اشتراک در یک فضای اقتصادی مشترک را به دنبال دارد. چنین گفتگوهایی در سطح بالا میان روسیه و اتحادیه در زمینه‌های سیاست انرژی، امنیت و دفاع از سال ۲۰۰۰ در جریان است. با این حال در روند اجرایی، اگرچه روسیه به این همکاری تمایل دارد، ولی از آنجا که خود را یک قدرت منطقه‌ای می‌بیند و گرایشی به حل شدن در چارچوب چند وجهی اتحادیه اروپا ندارد، در زمینهٔ مشارکت از دیدگاهی پراگماتیک پیروی می‌کند و این عامل از سرعت مشارکت می‌کاهد.

۷- نگاه و ایستار روسیه

در برابر اتحادیهٔ اروپا

پس از آنکه دونالد رامسفلد کلپ اروپایی را به دو دستهٔ اعضای قدیم و جدید تقسیم کرد، هیچ چیز مانند روسیه نتوانسته اروپاییان را چنین آشکار به دو دستگی بکشاند. در دهه ۱۹۹۰ کشورهای اروپایی دریافتند که در زمینه‌هایی می‌توانند قراردادهای همکاری و مشارکت با روسیه ببندند. آنها برپایه یک محور مشترک که همانا استراتژی گسترش دموکراسی و غربی کردن بود با

● اتحادیه اروپا از دید تاریخی و جغرافیایی، دچار اشتقاق و دو دستگی است و سیاستهای روسیه در برابر آن، به این دو دستگی دامن می‌زند. روسیه با ایجاد روابط مستقل و رودررو با شماری از اعضای کلیدی اتحادیه، از این روابط بعنوان عاملی برای لابی کردن در درون اتحادیه اروپا بهره می‌گیرد. از این رو، روسیه بر آن است که گفتگوهای رودررو و نزدیک با این اعضای کلیدی موجب می‌شود که آنها (در سایه منافع همکاری خود) در چارچوب اتحادیه اروپا از مواضع روسیه دفاع کنند.

سیاست در آغاز با حمایت مبهم از تغییرات بنیادی در روسیه آغاز شد. در دیدگاه جامعی که واشنگتن سردمدار آن بود، هرگونه آزادی و خصوصی سازی در بازار، هسته اصلی تغییر در روسیه شناخته می‌شد و این دیدگاه در اتحادیه اروپا دنبال می‌شد. سرانجام اتحادیهٔ اروپا دریافت که به علت محدودیتهای کارکردی، این شیوهٔ مبهم مایه تغییری چشمگیر نشده و بنابراین کوشید با عقب نشینی از سیاست نورماتیو خود و ایدهٔ تغییر حکومت در روسیه، بر ایدهٔ مشارکت و بویژه مشارکت استراتژیک با آن کشور تمرکز کند. این مشارکت در بسیاری از زمینه‌ها بویژه در زمینهٔ انرژی، اقتصاد منطقه‌ای و امنیت اروپا متمرکز شد. در عمل هر دو طرف پیمان مشارکت و همکاری ۱۹۹۴ را پایه مفهومی این تغییر می‌دانند. مسکو آشکارا در پی تعامل غیرمتمرکز با اتحادیه اروپا بود و به عضویت در اتحادیه نمی‌اندیشید. بی میلی روسیه به نوشته شدن اسناد پیمانها به زبان انگلیسی و در نظر گرفتن سیاستهای داخلی و خارجی خود در مناسبات با اتحادیه از نشانه‌های این دیدگاه است. از دید روسیه، این کشور با برخورداری از مزیت نسبی قرار گرفتن در آسیا و اروپا و اینکه اثرگذارترین کشور بجا مانده از اتحاد جماهیر شوروی است، می‌خواهد تا جایی که مسئله امنیت در اروپا اجازه دهد، برپایه مسئولیت پذیری متقابل اقدام به گسترش مشارکت استراتژیک با اتحادیه اروپا کند. دو طرف به این مشارکت استراتژیک بعنوان یک هدف میان مدت می‌نگرند که سرانجام مایه ایجاد یک منطقه آزاد تجاری می‌شود (Zagorski:6-7).

این ایده که با پیوستن روسیه به سازمان تجارت جهانی محقق می‌شد در موافقتنامهٔ اکتبر ۲۰۰۱

● قدرت هنجاری اتحادیه اروپا که برخاسته از اصول هنجاری این اتحادیه است، در دو دهه گذشته بازوی حرکتی اتحادیه اروپا در روابط بین‌الملل بوده است. این هنجارها در بیشتر موارد هدفهای کوتاه‌مدت و شاید بلندمدت آنرا برآورده کرده است ولی در روابط با روسیه، سخت از سیاست روسیه اثر پذیرفته و از لحاظ تأثیر بین‌المللی در عمل به بن‌بست رسیده است. اتحادیه در برخی موارد، برای احیای روابط خود با روسیه ناگزیر از چشمپوشی از اصول و قدرت هنجاری خود و تغییر دادن ایستارهایش شده است.

استراتژیک روسیه‌اند و گهگاه (برپایه منافع خود در مشارکت با روسیه) از دیدگاههای سیاسی آن کشور در اتحادیه اروپا دفاع می‌کنند.

۳- اتریش، بلژیک، بلغارستان، فنلاند، لوکزامبورگ، مالت، پرتغال و اسلوانی که پراگماتیستهای دوست نامیده می‌شوند روابط اقتصادی گسترده با روسیه دارند و علایق اقتصادی خود را مقدم بر موضوعات سیاسی می‌دانند.

۴- مصلحت‌گراها شامل جمهوری چک، دانمارک، استونی، ایرلند، لیتوانی، هلند، رومانی، سوئد و بریتانیا که بیشتر بر تجارت تمرکز دارند ولی از ابراز مخالفت با مواضع روسیه در زمینه حقوق بشر و... پروا ندارند.

۵- کشورهای چو لیتوانی و لهستان، دشمنی آشکار با روسیه دارند و خواستار قطع رابطه اروپا با روسیه‌اند.

اروپا در رابطه با روسیه، میان دو الگوی دوستی و مشارکت یا رویارویی و دشمنی گیر کرده است و هر یک از این پنج دسته با توجه به اوضاع و احوال، گهگاه در یکی از این دو اردو جای می‌گیرند. در یکی از اردوها، روسیه را دارای پتانسیل مشارکت با اروپا می‌دانند و برآنند که می‌توان آن کشور را حال و هوایی که از آن بعنوان حل شدن آرام و خزنده یاد می‌کنند وارد اعمار اتحادیه اروپا کرد. این گروه برآنند که گرچه گاهی روسیه پایبند قوانین نیست، می‌توان با فعال کردن سازمانها و نهادها در روسیه و برقراری ارتباط با آنها و همزمان، گسترش مشارکت تجاری با آن کشور بویژه در زمینه انرژی، سیاستهای روسیه را به رویکرد

کشور ضعیف و مقروض روسیه شروع به همکاری کردند. ولی سرازیر شدن درآمدهای نفت و گاز، روسیه را در موضع قدرت قرار داد به گونه‌ای که آن کشور در زمینه مشارکت با اروپا سرسختی بیشتری نشان داد و می‌توان گفت که اگر در دوره زمامداری پوتین، اروپا قادر به ایجاد تغییر در روسیه نشده، رفتار اروپا سخت از روسیه اثر پذیرفته است. در زمینه انرژی، روسیه با بستن قراردادهای بلندمدت جداگانه با کشورهای اروپایی، هسته اصلی قدرت در اتحادیه اروپا را که همانا همبستگی و یگانگی در هدفها، ابزارها و مقاصد است هدف قرار داده و بر توان چانه‌زنی و قدرت تهدید این اتحادیه اثر گذاشته است. در کوزوو، قدرت روسیه در سازمان ملل مانع از تحقق یافتن دیدگاههای اتحادیه شد؛ همچنین قدرت برتر روسیه در پیمانهای مشارکتی با اتحادیه اروپا، باعث شد تا این اتحادیه از سیاستهای خود مبنی بر گسترش دموکراسی و دگرگونیهای سیاسی در آسیای مرکزی و قفقاز عقب‌نشینی کند. چالش تازه روسیه در برابر اتحادیه اروپا به مهار کردن این اتحادیه در سازمان ملل یا تهدید به تحریم انرژی محدود نمی‌شود. در واقع این کشور خود را آلترناتیو ایدئولوژیک اتحادیه اروپا می‌بیند که درباره مسائلی چون حاکمیت، قدرت و مدیریت جهان دیدگاههای مستقل دارد. درحالی‌که اتحادیه اروپا از حاکمیت قانون بعنوان شالوده حرکت خود نام می‌برد (و از این رو خود را نورماتیو می‌داند)، روسیه قانون را متأثر از قدرت می‌داند (ریل پولیتیک) و بر آن است که هرگاه تعادل قوا تغییر کند، قانون برخاسته از آن نیز تغییر خواهد کرد (لئونارد و پاپسکو: ۷). این دیدگاه باعث شده تا در این سالها روسیه با نگاهی تازه به روابط خود در زمینه‌های اقتصادی، سیاسی و نظامی با اعضای اتحادیه اروپا و دیگر کشورها، در پی برقراری روابط برپایه یک الگوی وابستگی نامتقارن با اتحادیه باشد. برپایه این الگو، مسکو همواره می‌کوشد کفه ترازو با اتحادیه اروپا، بویژه در زمینه انرژی را به نفع خود پایین نگهدارد. بدین‌سان، دیدگاه سیاسی اعضای اتحادیه اروپا در برابر روسیه را می‌توان به پنج دسته تقسیم کرد (Leonard & Popescu: 7):

۱- کشورهای همچون قبرس و یونان که در اتحادیه اروپا برای منافع و دیدگاههای روسیه نقش اسب تروا را دارند.

۲- فرانسه، آلمان، ایتالیا و اسپانیا که همکاران

۷-۱- بازنگری در روابط

اتحادیه اروپا نه می‌تواند چنان که هواداران جلوگیری نرم می‌خواهند از این رابطه دست بردارد، نه می‌تواند به خواست روسیه کفه ترازوی رابطه را به یک سو سنگین نگهدارد. اتحادیه اروپا باید با هماهنگی کردن شماری از کشورهای پیشگام در میان اعضای خود، آنها را ترغیب کند با درگیر شدن در مسایلی مانند اوکراین، آسیای مرکزی و سیاست انرژی، به تحکیم جایگاه استراتژیک اتحادیه اروپا بپردازد. تنها در پناه چنین استراتژی است که به علت ماهیت قانون مدار اتحادیه، نتایج سودمند مناسبات برای همه اعضا تأمین می‌شود. می‌توان به گفتگوهای دو طرفه کشورهای عضو با روسیه، نه بعنوان عامل اشتقاق در اتحادیه، که بعنوان افزایش دهنده قدرت اتحادیه در روابط با روسیه نگرست. همبستگی و هماهنگی، کارسازترین ابزار جامعه اروپا برای رسیدن به هدفهای نورماتیو خود است و از دید اروپاییان، تشویق به تقویت حاکمیت قانون، بهترین راه تعمیق و تثبیت مناسبات اتحادیه اروپا با روسیه است. اتحادیه اروپا خواهان روسیه‌ای پذیرنده قانون، درخور اعتماد و دموکراتیک در همسایگی خود است و تنها در پناه قوانین محکم، رویکردهای روشن و روابط متقارن و جامع است که این اتحادیه می‌تواند به روسیه بعنوان شریک استراتژیک خود بنگرد و این اصول چیزهایی نیست که همه با هم و یکجا در روسیه پدید آید.

در برابر، امروزه این روسیه است که آهنگ گفتگوها و روابط با اتحادیه اروپا را رقم می‌زند. سرازیر شدن پوله‌های به دست آمده از صدور نفت و گاز، این کشور نفت خیز را بسی نیرومندتر، سختگیرتر و بی‌میل‌تر به نزدیکی و مشارکت با اتحادیه اروپا کرده است. در حالی که در دهه ۱۹۹۰ همه از وابستگی روسیه به سرمایه و منابع اعتباری غرب سخن می‌گفتند، امروزه همه از وابستگی غرب به گاز روسیه دم می‌زنند. درآمدهای هنگفت نفتی، به دولت ولادیمیر پوتین امکان داد تا جایگاه بهتری در جهان برای روسیه فراهم کند و در زمینه داخلی نیز همگام با گسترش فضاهای مجازی و افزایش مشارکت شهروندان در پی این افزایش درآمد، پشتیبانی شهروندان از پوتین به بالای ۸۰ درصد رسید. پوتین با بهره‌گیری از سرمایه (انرژی) و مهارت سیاسی خود، شالوده سازمان همکاری شانگهای را ریخت و از آن بعنوان وزنه تعادل برای

اتحادیه اروپا نزدیک کرد. گروهی دیگر از کشورهای عضو، روسیه را خطری برای اتحادیه می‌دانند و برآنند که دیدگاه توسعه طلبانه روسیه و ایستادگی آن در برابر گسترش دموکراسی، باید با سیاستی که محدود کردن نرم خوانده می‌شود، مهار شود. در این سیاست، روشهایی چون کنار گذاشتن روسیه از گروه G8، گسترش ناتو به سوی شرق و گرجستان و پشتیبانی از رژیمهای مخالف روسیه در کشورهای پیرامون آن کشور و کوتاه کردن دست روسیه از عرضه انرژی به اروپا، سفارش می‌شود (Leonard & Popescu: 2-5). با وجود این تضادها، تنها عاملی که کشورهای اروپایی را با همه اختلاف نظرها به در پیش گرفتن طرحی مشترک ترغیب می‌کند، آن است که تحمل و حفظ وضع موجود برای هیچ یک از کشورهای اروپایی پذیرفتنی نیست. در حالی که هدف درازمدت اتحادیه اروپا در قبال روسیه باید داشتن روسیه‌ای دموکراتیک در همسایگی اروپا باشد، در میان مدت در دسترس‌ترین هدف می‌تواند تشویق روسیه به رعایت حاکمیت قانون باشد. در اتحادیه اروپا اصلی‌ترین سیاست در مورد روسیه همان رعایت حاکمیت قانون و احترام به قانون است و خالی بودن جای آن در روسیه، مهمترین چالش کشورهای اروپایی است.

جلوگیری نرم یا وارد کردن و درگیر کردن خزنده روسیه در اتحادیه اروپا، همواره موضوع بحث میان اعضای اتحادیه است. در پناه استراتژی وادار کردن روسیه به احترام و رعایت قانون، اتحادیه خواهد توانست در چارچوب مشارکتهای اقتصادی با روسیه و ایجاد انگیزه در روسیه، آن کشور را به راه همخوانی با هنجارها و قوانین اتحادیه اروپا بیاورد. این هسته اندیشه کشورهای اروپایی است که استراتژی وارد کردن و درگیر کردن آرام روسیه را دنبال می‌کنند. در برابر، هواداران محدودسازی و جلوگیری نرم، هرگونه همکاری و مشارکت با روسیه از سوی اعضا را روگردانی از اصل حاکمیت قانون می‌دانند و حتا برای نمونه، سیاستمداران لهستانی گفتگو بر سر مسیر جنوبی (انتقال انرژی روسیه به اتحادیه) را مشابه پیمانی می‌دانند که میان مولوتوف و رین تروب (بر سر سرنوشت لهستان) بسته شده بود.

کشورهای همسایه ترسیم می‌کند؛ با جذب این کشورها و بزرگتر شدن اتحادیه، اتحادیه اروپا از نظر فرهنگ (استراتژیک) رو به زوال و عقب‌نشینی است. گلب پاولوفسکی که از منکوب شدن ویکتور یانوکویچ پس از انقلاب نارنجی اوکراین ناخرسند است، می‌گوید غرب در راه‌اندازی و پشتیبانی از این انقلاب بسیار کوشا، ولی در کنترل پیامدهای آن سخت سهل‌انگار بوده است. چنین برداشتی سبب می‌شود که روسیه بر پایه چهار اصل، روابط خود با اتحادیه اروپا را ترسیم کند:

- روابط رودررو و متقابل با هر یک از کشورهای اروپایی
- تحکیم نفوذ روسیه در کشورهای برجا مانده از اتحاد جماهیر شوروی
- بازنویسی مبانی قانونی، سیاسی و اقتصادی روابط روسیه با اتحادیه اروپا
- تشویق وابستگی و همکاری نامتقارن با اروپای چندپاره.

اتحادیه اروپا از دید تاریخی و جغرافیایی، دچار اشتقاق و دو دستگی است و سیاستهای روسیه در برابر آن، به این دو دستگی دامن می‌زند. روسیه با ایجاد روابط مستقل و رودررو با شماری از اعضای کلیدی اتحادیه، از این روابط بعنوان عاملی برای لابی کردن در درون اتحادیه اروپا بهره می‌گیرد. از این رو، روسیه بر آن است که گفتگوهای رودررو و نزدیک با این اعضای کلیدی موجب می‌شود که آنها (در سایه منافع همکاری خود) در چارچوب اتحادیه اروپا از مواضع روسیه دفاع کنند. کنستانتین کوزاکوف رییس کمیته روابط بین‌الملل در مجلس دومای روسیه می‌گوید «ما از گفتگو و چانه‌زنی با بروکراتهای بروکسل به ستوه آمده‌ایم. در هر یک از کشورهای فرانسه، ایتالیا و آلمان ما می‌توانستیم بیشتر از این به‌دست آوریم». این توان لابی‌گری در میان اعضای با نفوذ اتحادیه اروپا، به روسیه سیمایی نیرومند می‌بخشد و قدرت تهدید کردن کشورهای ضعیفتر را می‌دهد. تحریم فراورده‌های چوبی دانمارک از سوی روسیه در ۲۰۰۲ که پس از برگزاری نشست مخالفان چچنی دولت روسیه در کپنهاگ روی داد، گواهی است روشن در این زمینه.

کاهش قدرت غرب در منطقه سود جست. این وضع باعث شد تا روسیه شروط بازی را خود تعیین کند و مستقیم، با بستن قراردادهای بلندمدت فروش نفت و گاز به کشورهای اروپایی، اهمیت چندانی به خواستهها و دیدگاههای اتحادیه اروپا در زمینه گسترش مناسبات با خود ندهد.

چالش روسیه با اتحادیه اروپا، مسأله‌ای ژرفتر از برخورداری آن کشور از ابزار انرژی یا قدرت و تو کردن در سازمان ملل است. برخلاف اتحادیه اروپا که برای روسیه در بهترین حالت جایگاهی فراتر از داخل شدن آن کشور در این اتحادیه تصور نمی‌کند، روسیه خود را یک جانشین ایدئولوژیک برای اتحادیه اروپا می‌داند که در برابر دیدگاههای جامعه اروپا درباره مفاهیمی چون اجماع، وابستگی متقابل و احترام به قانون، به مقوله حاکمیت، قدرت و رهبری جهانی به‌گونه‌ای دیگر می‌نگرد. روسیه در پی افزایش قدرت، استقلال و ناوابستگی است و این اختلاف دیدگاه، زمینه ساز تقابل شده است. شگفت‌انگیز اینکه با سنجش نشانه‌های قدرت سخت و قدرت نرم در دو سوی این ترازو، و با وجود بهبود این ابزارها در اتحادیه اروپا نسبت به روسیه، حتی بیشتر از دهه ۱۹۹۰، باید پذیرفت که برتری اثر استراتژیک سیاست خارجی روسیه در برابر سیاست خارجی اتحادیه اروپا بسی بیشتر است. اقتصاد اتحادیه اروپا، ۱۵ برابر اقتصاد روسیه است و حتی با وجود ثروت نفتی، تولید ناخالص داخلی روسیه به دشواری با تولید ناخالص داخلی دو کشور هلند و بلژیک برابری می‌کند. جمعیت اتحادیه اروپا سه و نیم برابر روسیه و هزینه نظامی کشورهای عضو، هفت برابر روسیه است. اتحادیه اروپا چند کرسی در شورای امنیت سازمان ملل دارد که دو کرسی دائم است. آمارهای بازرگانی نیز گویای حقایقی مشابه است (Leonard & Popescu: 7-10).

سیاستمداران روسی برآنند که دخالت‌های اروپا (غرب) در پاره‌ای کشورهای دور از درایت بوده و تنها مایه آشفتنی در آنها شده و این وضع در صربستان و اوکراین پیش آمده است. از دید روسیه، ستونهای اتحادیه اروپا در بسیاری جاها فرسوده شده است. از دید اقتصادی، روسیه اتحادیه اروپا را یک ساختار بروکراتیک می‌بیند که با سیاستهای اقتصادی سوسیال، فرایند اقتصادی خود را متوقف کرده است. از دیدگاه سیاسی نیز اتحادیه اروپا سیمای ناتوانی از خود در

بررسی روابط روسیه با هر یک از ۲۷ کشور عضو اتحادیه، اثر بخشی این دو جانبه‌گرایی با پشتوانه زور را در کارساز افتادن دیدگاه‌های روسیه نشان می‌دهد. (Leonard & Popescu: 12-15)

۸- امنیت انرژی در اتحادیه اروپا

در ده سال گذشته امنیت انرژی از مهمترین مسائل مطرح در سیاست خارجی اتحادیه اروپا بوده است. شوک‌های ۲۰۰۶ و ۲۰۰۹ ناشی از اقدام روسیه در قطع جریان گاز به اوکراین و موضوعات پیمان اخیر لیسبون اهمیت امنیت انرژی را برای امنیت اتحادیه دوچندان کرد. ایجاد ارتباط میان بازارهای گاز و الکتریسیته اتحادیه و رو کردن به عرضه‌کنندگان گوناگون برای تأمین گاز و بستن قراردادهای قانونمند انرژی با کشورهای همسایه اتحادیه از برنامه‌های اساسی امنیت انرژی در اتحادیه اروپا است. همچنین، پایبندی به سیال، آزاد و پویا بودن بازار انرژی و تأثیرناپذیری آن از مناسبات قدرت، شالوده امنیت در بازار انرژی را شکل می‌دهد. ۸۷ درصد از انرژی در جهان از منابع فسیلی به دست می‌آید؛ انرژی هسته‌ای چهار درصد، هیدرو الکتریک ۶۷ درصد و انرژیهای تجدیدشدنی خورشیدی و باد و... تنها ۱/۹ درصد نیاز مصرفی جهان را تأمین می‌کند. اقتصادهای نوپا به علت ماهیت رو به رشد خود، با بهره‌گیری بیشتر از منابع فسیلی بویژه زغال‌سنگ (به علت ارزان بودن)، سهم بیشتری در تولید گازهای گلخانه‌ای دارند. این بازار نوپای مصرف انرژی بیشتر در آسیاست و رقیبی برای مصرف‌کنندگان اروپایی به‌شمار می‌آید. دانشمندان پیشبینی می‌کنند که تا سال ۲۱۰۰ گرمای هوا در کره زمین با افزایش ۳/۶ درجه‌ای روبه‌رو خواهد شد که بیش از دو درجه‌ای است که کارشناسان برای شدت یافتن اثرات گلخانه‌ای گرم شدن هوا از آن نگرانند. آلمان بزرگترین قدرت صنعتی در اتحادیه اروپا هنوز یک‌چهارم انرژی مورد نیاز خود را از زغال‌سنگ تأمین می‌کند. انرژیهای تجدیدشدنی تا ۱۰ درصد بازار مصرف انرژی اروپا را تأمین می‌کند و در دیگر بخشها، گاز با ۲۹ درصد، مواد نفتی با ۳۵ درصد و انرژی هسته‌ای با ۱۴ درصد برآورنده نیاز بازار است. برای دهه‌ها ژئوپلیتیک انرژی بر پایه تعاملات میان واردکنندگان نفت، صادرکنندگان نفت و در راس آنها اوپک و کشورهای دموکراتیک

توسعه‌یافته شکل گرفته بود. امروزه این تعامل متقابل، دگرگون شده است. در میان مصرف‌کنندگان نفت، اقتصادهای نوپای آسیایی سخت به این کالا وابستگی پیدا کرده‌اند. آمریکا با اینکه مصرف‌کننده انرژیست، امروزه به بازار انرژی وابستگی ندارد. در برابر، اتحادیه اروپا همانند چین، ژاپن و هند برای حفظ پویایی اقتصاد خود به این بازار وابسته است. چین با بستن قراردادهای نفتی دولتی با تولیدکنندگان و بهره‌گیری از مناسبات قدرت در برابر فروشندگان، از آثار این وابستگی بر اقتصاد خود می‌کاهد. این فرایند به چین کمک می‌کند تا برخلاف کشورهای غربی، در مدیریت بازار جهانی انرژی استقلال خود را حفظ کند و بدین‌سان از پیامدهای رقابت با حاصل جمع صفر، در سنجش با وضع دیگر مصرف‌کنندگان مانند کشورهای غربی مصون بماند. انقلاب تکنولوژیک استخراج نفت شیل و توان منجمد ساختن گاز و تولید گاز مایع، به آمریکا این امکان را داد تا گاز مایع را به بازارهای دورتری صادر کند و بازار این کالا را از یک بازار منطقه‌ای به یک بازار جهانی تبدیل کند. در پرتو این پیشرفته‌ها، اروپا خواهد توانست با توجه به هزینه بالای آلاینده‌ی زغال سنگ، از گاز مایع بعنوان جانشین آن استفاده کند (Stang & Dreyer, 2014: 15).

همچنین، این تکنولوژی به اروپا این امکان را می‌دهد تا در قراردادهای بلندمدت خود با تولیدکنندگان (همچون روسیه، نروژ و الجزایر) بازنگری کند. برخلاف اوپک، آژانس بین‌المللی انرژی بعنوان منعکس‌کننده دیدگاه مصرف‌کنندگان نفت، از دهه ۱۹۷۰ مشکلات در این زمینه را مورد بررسی قرار داده است. جامعه اروپا بعنوان یکی از اعضای فعال آژانس، شش اولویت اجرایی برای تأمین امنیت انرژی خود دارد:

۱- بهبود نگاه چند وجهی به امنیت انرژی: در این راستا اتحادیه اروپا سعی در برقراری رابطه و تعامل چند وجهی با همه سازمانهای بین‌المللی دارد که در عرضه و مصرف انرژی دست دارند. اتحادیه اروپا می‌کوشد تعامل با فروشندگان نفت را در راستای دیگر بازارهای انرژی در چارچوبی بزرگتر که همانا سازمان جهانی بازرگانی است جستجو کند. قانونمند شدن دولتهای عرضه‌کننده، تالی گریزناپذیر تعامل این کشورها با اروپاست. همچنین، این اتحادیه به علت ارتباط خود با دیگر فروشندگان نفت و گاز همچون الجزایر، لیبی، قزاقستان و آذربایجان آنها را به عضویت

در سازمان جهانی بازرگانی ترغیب می‌کند.

۲- تعامل بیشتر با روسیه با هدف قانونمند کردن این کشور در زمینه بازرگانی و سرمایه‌گذاری: از دید اتحادیه اروپا، انحصارگرایی بزرگترین عرضه‌کننده گاز روسیه (گازپروم) و ندادن حق برابر به دیگر شرکت‌های بین‌المللی در زمینه انتقال گاز به اروپا و اعمال مناسبات قدرت در مشارکت‌های اقتصادی، پذیرفتنی نیست و اروپا می‌کوشد ضمن حفظ ارتباط با دیگر عرضه‌کنندگان انرژی، با تعمیق مشارکت با طرف روس، این کشور را وادار به پذیرش عملی قوانین و هنجارهای خود سازد.

۳- همکاری با ژاپن و آمریکا در زمینه‌های سرمایه‌گذاری و بازار: هرچند صدور گاز شیل از آمریکا به اروپا در آینده نزدیک قابلیت اجرایی عملی چندانی ندارد، اروپا به بازارهای متقابل آمریکا و ژاپن بعنوان یکی از مباحث اصلی دادوستد با این کشورها در بازار تجارت جهانی می‌نگرد.

۴- گفتگو و همکاری با چین به منظور تنظیم آهنگ مصرف انرژی در کشورهای رو به توسعه: چین بعنوان نماینده و الگوی کشورهای نوظهور رو به توسعه، شیوه مناسبی برای تعامل دارد. این کشور برنامه مدونی برای بخش انرژی خود تا سال ۲۰۲۰ دارد و از دید اروپا، با تشویق چین به پیوستن به سازمان بین‌المللی انرژی، می‌توان زمینه کاهش مصرف زغال سنگ و بهره‌گیری از انرژی‌های پاکتر در آن کشور را فراهم آورد. بهبود دو درصدی راندمان خودروها در چین، اثری بیش از کشف یک میدان نفتی بزرگ در جهان دارد.

۵- مدیریت خواستها، سیاست کنترل گرمایش زمین و همسو کردن آن با سیاست امنیت انرژی: کاستن از نیاز بازار به انرژی‌های فسیلی، هم یک هدف رقابتی در بازار جهانی انرژی است، هم یک هدف زیست‌محیطی. دیدگاه‌های پیمان کیوتو در زمینه کاهش گازهای گلخانه‌ای، لزوم توجه به مسایل زیست‌محیطی را در مناسبات انرژی برجسته‌تر می‌کند. نگاه اتحادیه اروپا به این پیمان تنها از زاویه زیست‌محیطی نیست و توجه به جنبه‌های عملی و اقتصادی کردن بهره‌گیری از دیگر منابع انرژی پاک یا بهبود تکنولوژیک در مدیریت مصرف را نیز شامل می‌شود.

۶- مدیریت تأمین انرژی، اولویت همکاری و

تعامل با کشورهای همسایه: به ملاحظات اقتصادی و فنی، اتحادیه اروپا ترجیح می‌دهد نفت را با خط لوله از کشورهای همسایه مانند روسیه، الجزایر، لیبی و تا اندازه‌ای آذربایجان و ترکمنستان وارد کند.

برسرم باید گفت نگاه اتحادیه اروپا به موضوع نفت و گاز در چارچوب طرح‌های انرژی اتحادیه می‌گنجد که از لحاظ ساختار وابسته به مناسبات اقتصادی اتحادیه است. در این ساختار، اتحادیه ضمن آنکه به مسایل زیست‌محیطی و مدیریت الگوی مصرف توجه دارد، از الگوی چند وجهی عرضه نفت و گاز سود می‌جوید و ضمن اولویت دادن به کشورهای تولیدکننده همجوار، از قانونمند شدن قراردادهای مشارکت و جلوگیری از اعمال قدرت سیاسی دولت‌ها بر این قراردادها پشتیبانی می‌کند (Stang & Dreyer, 2014:1-5).

برآیند سخن

قدرت هنجاری اتحادیه اروپا که برخاسته از اصول هنجاری این اتحادیه است، در دو دهه گذشته بازوی حرکتی اتحادیه اروپا در روابط بین‌الملل بوده است. این هنجارها در بیشتر موارد هدف‌های کوتاه‌مدت و شاید بلندمدت آنرا برآورده کرده است ولی در روابط با روسیه، سخت از سیاست روسیه اثر پذیرفته و از لحاظ تأثیر بین‌المللی در عمل به بن‌بست رسیده است. اتحادیه در برخی موارد، برای احیای روابط خود با روسیه ناگزیر از چشمپوشی از اصول و قدرت هنجاری خود و تغییر دادن ایستارهایش شده است. در سوی دیگر بازی، قدرت نوپای روسیه نیز در پیگیری هدف‌های ریل پولیتیک خود گرفتار همان تنگنا شده است، ولی حاضر به عقب‌نشینی از ایستارهای خود نیست. در درازمدت، روسیه از خیزش اقتصادی و سیاسی بعنوان یک قدرت نوپا، عقب می‌ماند. در سطح جهانی، حاصل این بازی، به انزوا کشیده شدن روسیه و افزایش خیزش قدرتهای نوپای دیگر همچون چین خواهد بود. در سطح منطقه‌ای، روسیه در چالش خود با اتحادیه اروپا بر سر اوکراین، ناچار به تنها گزینه مطلوب برای تأمین امنیت خود در مرزهای غربی یعنی نه الحاق منطقه روس تباران دونسک به خود، که ایجاد یک جمهوری خودمختار مورد حمایت روسیه می‌اندیشد که می‌تواند ابزار چانه‌زنی این کشور با اتحادیه اروپا و غرب گردد.

contradiction in terms", **Journal of Common Market Studies**. 21. (2): 149-164.

- Chandler, D. (2004). "National interest, national identity and ethical foreign policy", **International Sociology Conference**, London.

- Cameron, D. (2014). "Losing Battle", **The New York Times**, editorial board. (25. June 2014)

- Emerson, M. (2005, December 1). "Eu- Russia four common spaces and the proliferation of the Fuzz", **CEPS Policy Briefs**: 1-4, at www.ceeol.com.

- Leonard, M & Popescu. N. (2007). "A power of audit of EU- Russia relations", European Council on Foreign Relations, **ecfr. eu**.

- Lavenex, S & Schimmel Fennig, F. (2011). "EU democracy promotion in the neighbourhood: From leverage to governance". **Democratization**, 18 (4): 885-909.

- Manners, I. (2009). "The symbolic manifestation of the EU's normative role in world politics", at www.wh.gh. edu. pl/ other/ materialy/ 41- 2009- 09-24-00-09-51 Manners.

- Ministry of Defence of the UK, (2010), "Securing Britain in an Age of Uncertainty" **The Strategic Defence and Security Review**.

----- (2011) **British Defence Doctrine**, Joint Doctrine Publication (JDP), 4th edition

- Mitch. M. (2013). "Decline, and Fall; The influence of military thinking on Britain's Strategic Culture". **Seaford House Paper** Defence Academy of the United Kingdom, Royal College of Defence Studies.

- **Russia's National Security Strategy to 2020-Russian Text. (2009)**: Decree of the President of the Russian Federation. 12 May 2009 NO. 537.

- Solana, J. (1998). "Securing Peace in Europe": Speech at the **Symposium on the Political Relevance**

واخواست این تلاش غرب در راندن روسیه از صحنه قدرتهای جهانی، موفقیتی برای آمریکا است، بی‌اینکه بهره‌ای ملموس برای اتحادیه اروپا داشته باشد؛ چیزی که واکنش مرکل صدراعظم آلمان را در عدم همفکری آلمان با آمریکا در زمینه فرستادن جنگ‌افزار به اوکراین آشکار کرده است. این موضوع در دراز مدت گرایش اعضای اتحادیه اروپا به همسویی با سیاستهای آمریکا را دچار چالش می‌کند.

یادداشتها

1. Peter Berger, Ervin Goffman (1959), Thomas Luckmann (1966)

۲. مراجعه شود به سخنان مرکل در مخالفت با تحویل جنگ‌افزار به اوکراین (در برابر سخنان اوباما درباره پشتیبانی تسلیحاتی از اوکراین) (Agustein Franzeiska, 2015).

منابع:

- امام جمعه‌زاده، جواد و امیر هوشنگ میرکوشش (۱۳۹۲). «آینده روابط آمریکا و چین: همکاری، رقابت»، فصلنامه پژوهشهای روابط بین‌الملل، (۹) ۱.

- سیمبر، رضا و ارسلان قربانی شیخ‌نشین (۱۳۹۱). روابط بین‌الملل و دیپلماسی صلح در نظام متحول جهانی، تهران، سمت.

- روزنا، جیمز (۱۳۸۴). آشوب در سیاست جهان، تهران، روزنه.

- مجتهدی، کریم (۱۳۸۷)، «سخنرانی صلح پایدار در مراسم روز جهانی فلسفه». خبرگزاری مهر.

- مشیرزاده، حمیرا (۱۳۹۲). تحول در نظریه‌های روابط بین‌الملل، تهران، سمت.

- Augstein. F. (2015, Feb 15). "How Angela Merkel become Europe's undisputed leader" www. theguardian. com.

- Bull, H. (1982). "Civilian Power Europe: A

Germany interact with the EU's Common Foreign Security Policy, and why they employ the strategies they do. Norwich, March 2013: A thesis, University of East Anglia, School of Political and International Science.

-Wetzel, A. (2011). "The Promotion of participatory governance in the EU's external policies: compromised by sectoral economic interests?". **Democratization**, (18) 4. (www.osce.org).

- Whitmann, R. (2013). "The neo-normative turn in theorising EU's international presence". **Cooperation and Conflict**. 48 (2), 171-193.

- Zagorski, A. (2005-2008). "EU Policies towards Russia, Ukraine, Moldova and Belarus" **Occasional Paper Series, NO 35**. Geneva Centre for Security Policy.

of the 164 Peace of Westphalia: Secretary General of NATO.

- Stang, G. & Dreyer, I. (2014). "Energy Moves and Power Shifts: EU Foreign Policy and Global Energy Security". European Union Institute for Security Studies. **Leonhardshalde 21**, LEH 8092 Zurich, Switzerland.

- Tocci, N. (2008). "Who is a Normative Foreign Policy Actor?": **The European Union and its Global Partners:** pp. 1-336, on www.ceeol.com.

- Vasconcelos, A. & Zaborowski, M. (2009). **The EU and the world in 2009: European perspectives on the new American foreign policy agenda:** European Union Institute for Security Studies.

- Wrigh. N, (2013). **Co-operation, Co-optation, Competition? Understanding how Britain and**